

■ رهبر مقتدر ■ سازمان های بی خاصیت ■ پیمان ابراهیم ■ جاسوسی و وطن فروشی ■ تمدن شرم آور غرب
■ چرا عبادت؟ ■ هلا بیکم یا زوار بوسجد ■ خدای آب، آتش و باد

رهبر مقتدر



شاید برای برخی، نعمت وجود رهبری شجاع و مقتدر، تا پیش از جنگ ۱۲ روزه رژیم صهیونیستی علیه کشورمان، چندان ملموس نبوده و به چشم نمی آمد. اینکه رهبری در همان ساعات اولیه عملیات به اصطلاح برق آسا و غافلگیرانه رژیم صهیونیستی و ترور فرماندهان ارشد نظامی و در شوک ایجاد شده برای این نیروها و مردم، بلافاصله فرماندهان جایگزین را منصوب و ساختار سازمانی این نیروها را ترمیم کرد و فرمان حمله صادر کند و با پیام تلویزیونی خطاب به مردم ایران، به آنان قوت قلب داده، برای دشمنان رجز خوانده، آنان را متوجه خطای محاسباتی و اشتباه بیچاره کننده خود نماید و پس از ساعاتی، شاهد حملات

موشکی و پهپادی کشورمان علیه این رژیم باشیم، بی شک، نشان از اقتدار، هوشمندی و مدیریت مثال زدنی بحران چنین رهبری دارد.

در جنگ ۱۲ روزه، رهبری، کشور را از دل یکی از پیچیده ترین و سهمگین ترین بحران ها، با پیروزی و افتخار بیرون آورد. نیرومندترین قدرت های مادی که بشر تا به امروز به خود دیده، با طراحی یک عملیات برق آسا و تهاجم غافلگیرکننده نظامی، تصور کردند که ساختار نظامی کشور، فرو پاشیده و کشور در برابر این حملات، ناتوان شده و با شکل گیری اعتراضات داخلی، ناچار به تسلیم خواهد شد؛ اما برخلاف انتظار آنها، به این تهدید، پاسخ مؤثر و تهاجمی داده شد و نقش رهبری در مقابله با این تهدید و دفاع از کشور، نقش بی بدیلی بود و مردم چه زیبا قدر چنین رهبری را دانستند و با انسجام و هم بستگی مثال زدنی خود با همراهی این رهبر، پرده دیگری از توطئه و نقشه دشمن را خنثی کردند.

تصمیمات رهبری در دوره جنگ، به قدری اثرگذار و خردمندانه بود که حتی دشمنان ایران را وادار به تحسین نمود. به عنوان نمونه، آلون میزراهی، از تحلیلگران مشهور اسرائیلی، درباره نقش رهبری، چنین می نویسد: «خامنه ای به عنوان رهایی بخش بشریت، جاودانه خواهد شد. خامنه ای در حال تبدیل شدن به چگونگی عصر ماست. او به عنوان ضد امپریالیست بزرگ و رهایی بخش بشریت، جاودانه خواهد شد. طولی نمی کشد که جوانان غربی، تی شرت تصاویر او را بر تن کنند حرف مرا به یاد بسپارید»^۱.

پروفسور «الساندرو اورسینی» استاد دانشگاه لوئیس رم و از اساتید برجسته جامعه شناسی نیز در پستی در فضای مجازی نوشت: «خامنه ای برای حفظ خود و حکومتش نیست که مبارزه می کند؛ بلکه خامنه ای برای این مبارزه

می کند که ۹۰ میلیون ایرانی، تبدیل به ۹۰ میلیون برده غرب نشوند. خامنه ای مبارزه می کند تا ایران، فرجام ننگین چین پس از جنگ تریاک را تجربه نکند! این جنگ، جنگ خامنه ای بر علیه ایرانیان نیست؛ بلکه جنگ مردم سربلند و غیوری است که نمی خواهند به بردگی غرب تن دهند»^۲.

محمد فیصل موسی، نویسنده و اندیشمند مالزیایی نیز در یادداشتی با عنوان «درک تأثیر آیت الله خامنه ای» در طول جنگ ۱۲ روزه ایران و اسرائیل نوشت: «یکی از موفقیت های بزرگ ایران در شکست دادن اسرائیل و ایالات متحده در جنگ ۱۲ روزه، بدون شک ارتقای جایگاه آیت الله خامنه ای به سطحی بالاتر، یعنی جایگاهی نزدیک

به یک شخصیت مقدس است که به نظر می رسد رقابت با آن برای هر کسی دشوار باشد. پس از این ۱۲ روز، نام آیت الله خامنه ای در غرب، به ویژه در میان نسل Z به شدت مورد توجه قرار گرفت. پست های قدیمی ایشان در شبکه X، دوباره باز نشر شده و برای همگان قابل مشاهده است. بر خلاف تصویر منفی که رسانه های غربی از ایشان ترسیم کرده اند، آیت الله خامنه ای اکنون به عنوان یک رهبر انقلابی، شجاع و سرکوب کننده صهیونیست ها شناخته می شود»^۳.
اینجاست که به حکمت این کلام آن پیر فرزانه انقلاب اسلامی پی می بریم که «پشتیبان ولی فقیه باشید تا به مملکت شما آسیبی نرسد». اینجا تنها سخن از نظام و انقلاب نیست؛ بلکه سخن از کشور است که برای حفظ کشور در برابر دشمنانی که تجزیه کشور را نشانه رفته اند، تنها گزینه نجات بخش، پشتیبانی از ولی فقیه است که ایرانی تر از هر مدعی وطن دوستی، از موجودیت این سرزمین دفاع کرده، سربازان او با اشاره امام خود، دشمن را زیر ضربات کوبنده خود، خرد کرده، مایه افتخار و عزت ایران و هر ایرانی می شوند. به داشتن چنین رهبر مقتدر و حکیمی، خدا را سپاس می گوئیم و به خود می بالیم و سلامتی و نصرت ایشان را از خداوند متعال مسئلت می کنیم.

پی نوشت:

۱. <https://khabarfarsi.com/u/218081497#redirect>

۲. <https://www.mashregnews.ir/news/1728101>

۳. <https://iqna.ir/fa/news/4291589>



سازمان‌های بی‌خاصیت

مجله‌های
سیاست و اقتصاد

ماهنامه ویژه پویش مطالعاتی
دانش جوان و طلاب جوان
شماره سی و هفت / تیرماه ۱۳۹۴

۲

کشور، حتی آگه برای مقاصد صلح آمیز باشد، مورد حمله قرار می‌گیرد، انتظار می‌ره که آژانس، حداقل محکوم کنه، اعتراض کنه؛ ولی وقتی سکوت می‌کنه یا به بیانیه کلی‌گویی می‌کنه، یعنی چی؟ یعنی منافع قدرت‌هایی که پشت این حملات هستن، اجازه محکومیت رو نمی‌ده؛ یعنی سیاست و قدرت بر اصول و وظیفه ذاتی سازمان اولویت پیدا می‌کنه.

این نهادها، به جای اینکه ابزاری برای عدالت و صلح باشن، تبدیل شدن به ویتترین دیپلماسی قدرت‌های بزرگ. جایی که بازی‌های سیاسی انجام میشه، منافع ملی تعریف میشه و در نهایت، حق و تو و نفوذ اقتصادی حرف اول رو می‌زنه.

پس ما چه کار کنیم؟

شاید این سوال توی ذهنت پیش بیاد که پس با این حساب، امیدمون به چی باشه؟ این ناامیدی، طبیعیه؛ اما نباید ما رو از حرکت بندازه. فهمیدن این واقعیت که این نهادها همیشه بر اساس عدالت عمل نمی‌کنن، اتفاقاً به ما یه دید واقع‌بینانه‌تر می‌ده.

۱. به خودباوری برسیم: وقتی می‌بینیم این نهادها کارایی لازم رو ندارن، باید بیشتر از همیشه به توان داخلی خودمون تکیه کنیم. این یعنی تقویت بنیه دفاعی کشور، پیشرفت علمی و اقتصادی، و از همه مهم‌تر، اتحاد و همدلی خودمون. وقتی کشوری قوی باشه، کمتر کسی جرأت تجاوز بهش رو پیدا می‌کنه.

۲. آگاهی رو بالا ببریم: ما جوان‌ها باید خودمون رو با واقعیت‌های جهانی آشنا کنیم. گول ظاهر پرطمطراق این سازمان‌ها رو نخوریم و بفهمیم که اینها ابزارهایی هستن در دست قدرت‌های بزرگ، برای پیشبرد اهدافشون. این آگاهی بهمون کمک می‌کنه تا فریب بازی‌های رسانه‌ای رو نخوریم و تصمیمات بهتری بگیریم.

۳. صدای خودمون باشیم: حتی اگر این سازمان‌ها سکوت کنن، ما نباید ساکت باشیم. باید از هر طریقی که می‌تونیم، صدای مظلومیت کشورمون رو به گوش دنیا برسونیم؛ از فضای مجازی گرفته تا فعالیت‌های فرهنگی و هنری.

این نهادها، با تمام اسم و رسمشون، در عمل نشان دادن که در مواقع حساس، بیشتر ابزاری برای اعمال قدرت و منافع هستن تا حافظ عدالت و صلح. این واقعیت تلخه؛ اما می‌تونه یه موتور محرک باشه برای ماکه قوی‌تر بشیم، مستقل‌تر فکر کنیم و آینده‌ای رو بسازیم که در اون نیازی به تایید یا عدم تایید این «سازمان‌های بی‌خاصیت» نباشیم.

به نظر تو، در چنین شرایطی، نقش ما جوونا برای ساختن یه آینده قوی و مستقل برای کشورمون چیه؟

رفیق! می‌دونم این روزها خیلی از ماها با دیدن اتفاقاتی که افتاده، تو دلمون یه علامت سوال بزرگ داریم. وقتی می‌بینیم تجاوزی به خاکمون شده، مردم بی‌گناه کشته شدن، فرماندهان و دانشمندانمون رو از دست دادیم و زیرساخت هامون، به خصوص سایت‌های هسته‌ای و پدافندی، مورد حمله قرار گرفتن، انتظار داریم نهادهای بین‌المللی مثل سازمان ملل، شورای امنیت و حتی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، یه کاری بکنن. انتظار داریم حداقل محکوم کنن، یه قدمی بردارن که جلوی تکرار این فجایع رو بگیرن؛ اما وقتی سکوت می‌بینیم، یادریهترین حالت، به بیانیه آبی، واقعا عصبانی‌کننده و ناامیدکننده است. شاید با خودت بگی اینا کجان؟ پس وظیفه شون چیه؟ مگه برای حفظ صلح و امنیت جهانی نیستن؟ سوالاتی خوبیه. بیا با هم یه کم عمیق‌تر به این قضیه نگاه کنیم.

پشت پرده بازی قدرت

واقعیت اینه که این نهادها، هر چقدر هم اسمشون «بین‌المللی» باشه و ادعای بی‌طرفی کنن، اغلب اوقات، بازتاب‌دهنده منافع قدرت‌های بزرگ هستن. این یه چیز پنهونی نیست؛ به واقعیت ملموسه که هر کس، یک کمی تاریخ روابط بین‌الملل رو خونده باشه، می‌فهمه. شورای امنیت سازمان ملل متحد رو در نظر بگیر. این شورا پنج عضو دائم داره: آمریکا، روسیه، چین، فرانسه و بریتانیا. هر کدوم از این کشورها، حق وتو دارن؛ یعنی آگه حتی چهار عضو دیگه

شورا با یه قطعنامه موافق باشن، آگه یکی از این پنج تا مخالف باشه، اون قطعنامه تصویب نمی‌شه. حالا فرض کن یکی از همین قدرت‌ها خودش متهم باشه یا منافعش با یه محکومیت در تضاد باشه. نتیجه چیه؟ سکوت یا یه بازی دیپلماتیک که به نفع متجاوز تموم بشه. عین همین چیزی که الان داریم می‌بینیم.

درسته که سازمان ملل، اهداف بلندی مثل حفظ صلح و امنیت جهانی، توسعه روابط دوستانه بین ملت‌ها و ترویج حقوق بشر رو دنبال می‌کنه، اما عملاً دست و بالمش بسته است. بودجه‌اش به کمک‌های همین کشورها بستگی داره و تصمیمات مهمش هم که تابع بازی قدرت در شورای امنیت. مثل یه داور توی یه مسابقه فوتبال می‌مونه که خودش سهامدار یه تیمه! چطور می‌تونه بی‌طرف باشه؟

آژانس بین‌المللی انرژی اتمی: چشم‌های بسته؟

در مورد آژانس بین‌المللی انرژی اتمی هم وضع، فرق زیادی نداره. وظیفه‌اش نظارت بر فعالیت‌های هسته‌ای کشورهاست تا مطمئن بشه از انرژی هسته‌ای یه فقط برای مقاصد صلح آمیز استفاده می‌شه؛ اما وقتی سایت‌های هسته‌ای یه



پیمان ابراهیم

مشهد

ماهنامه ویژه‌ی پوشش مطالعاتی
دانش جوان و طلاب جوان
شماره سی و هفت / تیرماه ۱۴۰۴

۳

است. از مقاومت فلسطین تا مبارزات ضدآپارتاید، همه و همه نشان می‌دهند که عهد الهی با نیکان است؛ نه با زورگویان.

پیمان واقعی چیست؟

پیمان واقعی ابراهیم، همان است که قرآن ترسیم می‌کند: عهدی مبتنی بر عدالت، اخلاق و مقاومت در برابر ستم. هر توافقی که بر پایه نادیده گرفتن حقوق انسان‌ها باشد، نه تنها پیمان ابراهیم نیست، بلکه خیانت به تمام ارزش‌هایی است که او برایش ایستاد. امروز همگان وظیفه دارند که این تقلب تاریخی را افشا کنند و نشان دهند که «پیمان ابراهیم» ترامپ، فقط یک نمایش مضحک بود؛ در حالی که پیمان واقعی، در مبارزه برای آزادی و عدالت ادامه دارد.

هدف اصلی پیمان ابراهیم ترامپ، عادی سازی روابط اعراب با رژیم صهیونیستی، بدون کوچک‌ترین امتیازی به فلسطین بود. این توافق، با نادیده گرفتن حقوق میلیون‌ها آواره فلسطینی، تلاش کرد تا جنایت‌های چند دهه اخیر را پنهان کند؛ در حالی که قرآن می‌گوید عهد خدا به ظالمان نمی‌رسد، این پیمان، دقیقاً به دست همان ظالمان امضا شد؛ کسانی که بمب‌هایشان را روی کودکان فلسطینی ریختند، خانه‌ها را ویران کردند و هر روز بر گسترده‌ترین زندان روباز جهان (غزه) افزودند. جالب اینجاست که این پیمان، تنها هدفش تقویت تصویر ترامپ بود. در مقابل، پیمان ابراهیم قرآن، پس از قرن‌ها، هنوز الهام‌بخش مبارزات ضداستعماری

در قرآن، پیمان ابراهیم، یادآور مسئولیت اخلاقی است؛ عهدی که ستمکاران را از دایره آن خارج می‌کند؛ اما پیمان ابراهیم ترامپ، دقیقاً ستم را نهادینه می‌کند. این پیمان، نه تنها با محروم کردن فلسطینی‌ها از ابتدایی‌ترین حقوقشان، ظلم را تثبیت کرد، بلکه نشان داد که چگونه سیاستمداران، از مفاهیم دینی برای پیشبرد اهداف شوم خود سوءاستفاده می‌کنند

وقتی قرآن از پیمان ابراهیم سخن می‌گوید، تصویری از یک عهد الهی ترسیم می‌کند که عمق آن در امتحان‌های سخت و انتخاب‌های دشوار، ریشه دارد. ابراهیم، پس از عبور از آتش بت‌پرستان، مهاجرت از وطن و گذشتن از عزیزترین دارایی‌اش (فرزندش)، به مقام «امامت» می‌رسد؛ مقامی که نه با زور و ثروت، که با ایثار و پاک‌دستی به دست می‌آید؛ اما وقتی او از خدا می‌پرسد: آیا این جایگاه به فرزندانش هم خواهد رسید، پاسخ می‌شود: «عهد من به ستمکاران نمی‌رسد». اینجا، پیمان ابراهیم تبدیل به معیاری می‌شود برای تمایز بین انسانیت و ظلم، بین عدالت و فساد.

اما امروز، در جهانی که سیاستمداران برای عادی سازی جنایت و توجیه اشغال‌گری از هر ابزاری استفاده می‌کنند، نام «پیمان ابراهیم»، دوباره بر سر زبان‌ها افتاده است؛ نه به عنوان نماد اخلاق و رستگاری، که به عنوان ابزاری برای تحکیم سلطه. رئیس جمهور آمریکا، با آن ادبیات نمایشی و توخالی‌اش، همان کسی که کودکان مهاجر را در قفس انداخت و نژادپرستی را به سیاست رسمی تبدیل کرد، جرات کرد این نام مقدس را به توافقی میان رژیم صهیونیستی و چند دولت عرب تحمیلی نسبت دهد. توافقی که نه تنها هیچ‌کس در خاورمیانه آن را نخواست، بلکه تنها نتیجه‌اش مشروعیت بخشیدن به اشغال و نادیده گرفتن حقوق فلسطینی‌ها بود.

در قرآن، پیمان ابراهیم، یادآور مسئولیت اخلاقی است؛ عهدی که ستمکاران را از دایره آن خارج می‌کند؛ اما پیمان ابراهیم ترامپ، دقیقاً ستم را نهادینه می‌کند. این پیمان، نه تنها با محروم کردن فلسطینی‌ها از ابتدایی‌ترین حقوقشان، ظلم را تثبیت کرد، بلکه نشان داد که چگونه سیاستمداران، از مفاهیم دینی برای پیشبرد اهداف شوم خود سوءاستفاده می‌کنند. در حالی که ابراهیم قرآن، نماد مبارزه با بت‌های زمانه خود بود، ترامپ و متحدانش، خود تبدیل به بت‌هایی شدند که قدرت و پول را جایگزین انسانیت کرده‌اند.



جاسوسی و وطن‌فروشی

آخر عمر، با داغ خیانت زندگی خواهند کرد. بعضی‌ها هم شاید از سر کینه یا نارضایتی، راه خیانت را انتخاب می‌کنند؛ اما آیا هیچ نارضایتی ای می‌تواند توجیه‌گر همکاری با دشمن باشد؟ جاسوسی، هر دلیلی که داشته باشد، در نهایت، یک انتخاب است؛ انتخابی که فرد را از انسانیت ساقط می‌کند.

این دشمن، اسرائیل، کشوری که پایه‌های وجودی‌اش بر اشغال، کشتار و نقض حقوق بشر استوار است، چگونه می‌تواند وعده‌دهنده چیز ارزشمندی باشد؟ این رژیم، سال‌هاست که با سیاست‌های توسعه طلبانه و جنگ افروزانه، خون مردم بی دفاع را به زمین ریخته است. شهرک‌سازی‌های غیرقانونی، محاصره غزه، ترور دانشمندان و حمله به غیرنظامیان، تنها بخشی از سابقه سیاه این رژیم است. آیا واقعاً همکاری با چنین موجودیتی، که حتی در قوانین بین‌المللی به عنوان ناقض حقوق بشر شناخته شده، می‌تواند توجیهی داشته باشد؟ آیا ارزش دارد برای منافع شخصی، به دستانی آلوده شود که کودکان را در خواب هدف گرفته‌اند؟

در نهایت، نتیجه این خیانت چیست؟ کشته شدن انسان‌های بی‌گناه؛ زنانی که در خانه‌هایشان آرزوی زندگی بهتر داشتند؛ کودکانی که هنوز رویای آینده در چشمانشان بود؛ مردانی که تنها گناهشان دفاع از خاک و ناموسشان بود. هر حمله‌ای که با اطلاعات جاسوسان انجام می‌شود، یک فاجعه انسانی است. این فقط یک عدد و آمار خشک نیست؛ بلکه داستان زندگی‌هایی است که ناتمام ماند، خانواده‌هایی که از هم پاشیدند و دل‌هایی که برای همیشه شکست. جاسوسان باید بدانند که در این کشتارها، دستی نامرئی، اما پر از گناه دارند.

خیانت به وطن، خیانت به انسانیت است. هیچ بهانه‌ای نمی‌تواند این حقیقت را تغییر دهد. کسانی که در این مسیر قدم می‌گذارند، نه تنها در دنیا رسوا می‌شوند، بلکه تا ابد با بار گناه خود زندگی خواهند کرد. آیا واقعاً ارزشش را دارد؟

جاسوسی و خیانت به وطن، مانند زهری است که در رگ‌های جامعه تزریق می‌شود و آرام آرام، بنیان‌های امنیت و اعتماد را از بین می‌برد. وقتی کسی قدم در این مسیر می‌گذارد، نه تنها مرتکب جنایتی بزرگ علیه هموطنان خود شده، بلکه روح و وجدانش را نیز به تاریکی می‌فروشد. جاسوسان، چه برای پول، چه برای وعده‌های پوچ مهاجرت یا هر انگیزه دیگر، در نهایت دست به عملی می‌زنند که نتیجه‌اش خون بی‌گناهان است. این کار از هر جنایتی زشت‌تر است، چون پشت نقاب خیانت، چهره دوستی را می‌پوشاند و در حالی که در جمع هم‌میهنانش زندگی می‌کند، تیشه به ریشه همان مردم می‌زند.

اما چه چیزی باعث می‌شود انسانی به این ورطه سقوط کند؟ برخی فریب وعده‌های مادی را می‌خورند، غافل از اینکه هیچ پولی ارزش آلوده شدن به خون هموطنان را ندارد. برخی دیگر در دام وعده‌های مهاجرت می‌افتند، گویی نمی‌دانند که حتی اگر به سرزمینی دیگر بروند، تا

جاسوسی و خیانت به وطن، مانند زهری است که در رگ‌های جامعه تزریق می‌شود و آرام آرام، بنیان‌های امنیت و اعتماد را از بین می‌برد. وقتی کسی قدم در این مسیر می‌گذارد، نه تنها مرتکب جنایتی بزرگ علیه هموطنان خود شده، بلکه روح و وجدانش را نیز به تاریکی می‌فروشد. جاسوسان، چه برای پول، چه برای وعده‌های پوچ مهاجرت یا هر انگیزه دیگر، در نهایت دست به عملی می‌زنند که نتیجه‌اش خون بی‌گناهان است



تصاویر تکان دهنده، زندگی روزمره در رختشویخانه مگدالن را نشان می دهد.



۴۰ سال آزمایش های انسانی در آمریکا: مطالعه تاسکیگی



فاجعه تالیدومید

تمدن شرم آور غرب

تمدن غرب، با تمام زرق و برق و شعارهای پیشرفت و حقوق بشرش، اغلب خود را الگویی برای تمام بشریت معرفی می کند؛ اما آیا این تصویرسازی، واقعیت است؟

با کمی تأمل و نگاه به تاریخ نه چندان دور این تمدن، پرده از حقایق شرم آور برداشته می شود که نه تنها با ادعاهای انسانیت مدارانه آن در تضاد است، بلکه عمق توحش و جهل مدرن را در دل آن برملا می سازد. برای هر فردی که در پی حقیقت است، ضروری است که این جنبه های تاریک نیز دیده شود تا بتوان تصویری واقع بینانه و کامل تر از «غرب» داشت و تفاوت آن را با تمدن اصیل و انسانی اسلامی درک کرد.

درست پس از جنگ جهانی دوم، زمانی که اروپا از خاکستر ویرانی های خود برمی خاست، زنان فرانسوی که به اتهام ارتباط با نازی ها زیر تیغ قضاوت خودسرانه جامعه رفتند، تنها یک نمونه از خشونت بودند که در دل «تمدن پیروز» نهفته بود. سر تراشیدن ها، تحقیرهای عمومی و آزار و اذیت ها، نه توسط دشمن، بلکه توسط هموطنانشان اعمال می شد؛ نمادی از آنکه حتی در لحظات بازسازی، وحشی گری درونی می تواند سر برآورد.

این تنها آغاز کار نبود. «کودکان جنگ» که حاصل روابط زنان اروپایی با سربازان آلمانی بودند، بی گناهانه تاده ها با ننگ اجتماعی و طردشدگی دست و پنجه نرم کردند. این کودکان، که هیچ نقشی در جنگ نداشتند، قربانی پیش داوری ها و نفرتی شدند که جامعه به ناروا بر دوششان گذاشت. این ستم بر کودکان، نشان می دهد که چگونه یک جامعه می تواند در اوج ادعاهای تمدن، بی رحمانه از آرمان های انسانی فاصله بگیرد.

شاید فاجعه بارترین نمونه از توحش پنهان در ساختارهای مدعی «پیشرفت»، در موسساتی مانند «» در ایرلند و بریتانیا نهفته است. در این «مراکز اصلاح»، هزاران زن و دختر جوان، تنها به جرم «خطا» یا «گناه» بارداری، به بردگی کشیده شدند. آنها مجبور به بیگاری در شرایط غیرانسانی بودند و بسیاری از آنها مورد سوءاستفاده های فیزیکی، روانی و جنسی قرار گرفتند. این

اتفاق، که تا اواخر قرن بیستم ادامه داشت، نشان می دهد که چگونه نهاد های حمایتی در غرب، خود به ابزاری برای ستم و شکنجه تبدیل شدند، و این در حالی بود که در همان دوران، غرب دم از حقوق بشر می زد.

کمی آن طرف تر در استرالیا، «نسل های ربوده شده» حکایتی دیگر از بی رحمی تمدن مدرن را بازگو می کند. هزاران کودک بومی، به بهانه «ادغام» یا «اصلاح نژاد»، از آغوش خانواده هایشان جدا شدند تا هویت و فرهنگشان نابود شود. این

جنایت سیستماتیک، که تا دهه ۱۹۷۰ ادامه داشت، نشان از عمق نژادپرستی و بی احترامی به هویت های انسانی داشت که در قلب سیاست های به ظاهر «متمدنانه» غرب جا خوش کرده بود.

اماتوحش غرب تنها به ستم های اجتماعی محدود نمی شود. در عرصه علم و پزشکی، که قرار بود در خدمت انسان باشد، «آزمایش های سیفلیس تاسکیگی» در آمریکا یکی از سیاهترین لکه ها است. برای ۴۰ سال، مردان سیاه پوست فقیر، بدون اطلاع و درمان، به حال خود رها شدند تا سیر طبیعی یک بیماری کشنده بر بدنشان مشاهده شود. این جنایت، که ریشه در نژادپرستی عمیق داشت، نشان داد که چگونه «علم» در غرب می تواند به ابزاری برای شکنجه و نابودی انسان تبدیل شود، در حالی که پژوهشگران غربی خود را پیشگامان اخلاق

علمی می دانند.

حتی صنعت خودرو، نماد پیشرفت صنعتی غرب، نیز از این

توحش مدرن بی نصیب نمانده است. رسوایی «دیزل گیت» فولکس واگن، با قلب سیستماتیک در آلودگی خودروها، نه تنها میلیون ها انسان را در معرض آلودگی خطرناک قرار داد، بلکه به نمادی از حرص و طمع بی حد و مرز در بطن شرکت های بزرگ غربی تبدیل شد؛ حرصی که حتی سلامت شهروندان خود را هم فدای سود بیشتر می کند.

و فاجعه «تالیدومید» در آلمان، که هزاران نوزاد را با نقص های مادرزادی وحشتناک متولد کرد، بار دیگر ثابت می کند که چگونه سودجویی و بی دقتی در سیستم های غربی می تواند فاجعه ای انسانی به بار آورد. این فاجعه جهانی، که از آلمان آغاز شد، نشان داد که جان انسان ها تا چه اندازه می تواند در برابر ماشین صنعت و سودآوری بی اهمیت باشد.

اینها تنها چند نمونه از «دنیای شرم آور غرب» است؛ دنیایی که در زیر نقاب ادعاهای روشنفکرانه و حقوق بشری خود، تاریخچه ای از ستم، نژادپرستی، سوءاستفاده از زنان و کودکان، آزمایش های غیرانسانی، و بی اخلاقی های سازمانی را پنهان کرده است. اینها نشان می دهند که غرب، با وجود تمام پیشرفت های تکنولوژیکی اش، در «جهل مدرن» دست و پامی زند؛ جهلی که به جای شناخت حقیقت و کرامت انسانی، به دنبال استثمار و سودجویی است.

مشهد

ماهنامه ویژه پوشش مطالعاتی
دانش جوان و انقلاب جوان
شماره سی و هفت / تیرماه ۱۴۰۴

۵

چرا عبادت؟

شاید وقتی اسم «عبادت» میاد، اولین چیزی که به ذهنتون می‌رسه، یه سری کارهای تکراری و شاید کمی خسته‌کننده باشه. نماز خوندن، روزه گرفتن و یه عالمه قانون دیگه؛ اما واقعیت اینه که عبادت، خیلی عمیق‌تر از این حرفاست و یه جور سفر درونی‌ه که می‌تونه زندگیتون روزیرو روکنه.

بذارید از یه نکته مهم شروع کنیم. عبادت فقط انجام دادن چند تا کار نیست؛ بلکه یه راه برای رسیدن به یه زندگی فوق‌العاده‌ست؛ همون چیزی که همیشه بهش گفت «زندگی

پاک و عالی». همون زندگی که خدا تو قرآن بهش میگه «حیات طیبه». یعنی چی؟ یعنی یه زندگی که توش هم آرامش داشته باشی، هم حال دلت خوب باشه، هم از درون راضی باشی و هم به بهترین نسخه خودت تبدیل بشی، هم از بودن با دیگران و کمک به اونا لذت ببری. این زندگی فقط پول و آسایش مادی نیست؛ بلکه

یه حس عمیق رضایت و سعادته که از درون آدم جوشش می‌کنه.

حالا چطوری عبادت می‌تونه ما رو به این «زندگی پاک و عالی» برسونه؟ هر کدوم از عبادات، مثل نماز، روزه و... یه حکمتی پشتشون

دارن که اگه درست بفهمیمشون و با دل و جون انجامشون بدیم، فقط پاداش آخرت ندارن؛ بلکه تو همین دنیا هم کلی اتفاق خوب برامون رقم می‌زنن. عبادت مثل یه داروی شفابخشه برای روح ما. می‌تونه ما رو از چیزایی مثل غرور، حسادت، طمع و خودخواهی نجات بده و راه رو برای سلامتی و خوشبختی بازکنه.

مثلاً همین نماز رو در نظر بگیر. نماز فقط یه سری حرکت و کلمه نیست که تو ساعت‌های مشخصی انجام میشه. نماز یه جور وقت‌گذروندن خصوص

با خداست؛ یه فرصت برای وصل شدن به یه قدرت بزرگ‌تر. وقتی نماز می‌خونی، از شلوغی‌های ذهنت رها می‌شی و می‌تونی با خود واقعی‌ت روبرو بشی. این ارتباط، یه آرامش خاصی به آدم می‌ده و اراده‌اش رو قوی می‌کنه تا جلوی مشکلات زندگی کم نیاره. هر بار که سجده

می‌کنی، درسی از فروتنی و کوچک بودن در برابر عظمت هستی می‌گیری و هر رکوع، ادب و احترام رو تو وجودت جا می‌ندازه.

یا مثلاً روزه؛ روزه فقط نخوردن و نیاشامیدن نیست.

حکمت روزه اینه که نفست رو تربیت کنی، اراده‌ات رو قوی کنی و بفهمی آدم‌های نیازمند چه حالی دارن. وقتی گرسنگی و تشنگی رو تجربه می‌کنی، بیشتر حس می‌کنی که بقیه چی می‌کشن و حس کمک به دیگران تو وجودت بیدار می‌شه. این پاکسازی درونی، روح رو از وابستگی‌های دنیایی آزاد می‌کنه و بهت کمک می‌کنه تا روی خواسته‌های نفست مسلط بشی و خودت زمام امور رو تو دست بگیری.

یه نکته خیلی مهم دیگه اینه که این کارها رو باید با توجه و تمرکز انجام بدیم. یعنی چی؟ یعنی وقتی داری عبادت می‌کنی، واقعاً حواست باشه که داری چی می‌گی و چی کار می‌کنی. تمام تمرکزت رو بذار روی خدا و سعی کن فکرت به جاهای دیگه نره. اگه با تمام وجودت به عبادت بپردازی، اون عبادت، تو روحت اثر می‌ذاره و قدم به قدم به سمت همون «زندگی پاک و عالی» نزدیکت می‌کنه. بدون این توجه و تمرکز، عبادت می‌شه یه عادت خشک و بی‌روح که فایده زیادی نداره.

پس، عبادت رو نه فقط یه وظیفه، بلکه یه هدیه بزرگ ببین که خدا بهمون داده تا از طریق اون به بالاترین حد انسانیتمون برسیم. ما ذاتاً دنبال کمال و بهتر شدن هستیم و عبادت، راهی برای سیراب کردن همین عطش درونی و رسیدن به این کماله. این دیدگاه، نگاهت رو به عبادت از یه فعالیت روزمره به یه سفر معنوی و پربار تغییر می‌ده، سفری که مقصدش یه زندگی عالی و پراز آرامشه.

عبادت رو نه فقط یه وظیفه، بلکه یه هدیه بزرگ ببین که خدا بهمون داده تا از طریق اون به بالاترین حد انسانیتمون برسیم. ما ذاتاً دنبال کمال و بهتر شدن هستیم و عبادت، راهی برای سیراب کردن همین عطش درونی و رسیدن به این کماله. این دیدگاه، نگاهت رو به عبادت از یه فعالیت روزمره به یه سفر معنوی و پربار تغییر می‌ده، سفری که مقصدش یه زندگی عالی و پراز آرامشه

هلا بیکم یا زوار بوسجاد



هلا بیکم یا زوار بوسجاد؛ این فقط یک جمله خوشامدگویی نیست؛ بلکه یک کد است؛ یک رمز مشترک بین میلیون‌ها نفر که مسیرشان به کربلا می‌رسد. وقتی این جمله را می‌شنوی، حس می‌کنی در یک خانواده بزرگ جهانی هستی که هرکسی از یک گوشه دنیا با فرهنگ و زبان متفاوت آمده؛ اما همه یک هدف دارند. فکرش را بکن؛ کیلومترها راه می‌روی، اما خستگی ات با لبخند مهربان صاحب موکبی که حتی زبان تو را نمی‌داند، از تنت بیرون می‌رود. یا وقتی ظرف غذایی دست به دست می‌شود و همه بدون هیچ انتظاری از هم پذیرایی می‌کنند. اینها صحنه‌هایی نیستند که هر روز ببینی. اینجا انسانیت به سادگی و بدون نقاب خود را نشان می‌دهد. این حس برادری و همدلی خودجوش، بدون هیچ برنامه از پیش تعیین شده دولتی، واقعاً حیرت‌آور است و همین، اربعین را از هر تجمع دیگری متمایز می‌کند.

برای تو که احتمالاً ذهنی باز و کنجکاو داری، این پیاده‌روی، فرصتی است برای کشف ابعاد جدیدی از خودت و جامعه انسانی. می‌توانی ببینی که چطور مردم با حداقل امکانات، حداکثر سخاوت را به خرج می‌دهند. چطور اعتقاد و عشق به یک آرمان، می‌تواند میلیون‌ها نفر را در یک مسیر واحد همگام کند. این یک پدیده بی‌نظیر اجتماعی است که شاید در کلاس‌های جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی، کمتر نمونه‌ای این چنین زنده و پویایی از آن را بشناسی. این پیاده‌روی، عملاً یک آزمایشگاه بزرگ انسانی است.

جدای از اینها، لحظاتی هم هست که فقط برای خودت هستی. وقتی قدم برمی‌داری و به مسیر فکر می‌کنی، به اینکه چرا این همه آدم اینجا جمع

شده‌اند؛ به تاریخ ۱۴۰۰ ساله این عزاداری؛ به اینکه چطور یک اتفاق در گذشته، هنوز هم این قدر می‌تواند قدرتمند و الهام‌بخش باشد. اینجا است که می‌فهمی پیاده‌روی اربعین، فقط یک سفر فیزیکی نیست؛ یک سفر

روحي هم هست. فرصتی برای تأمل، برای ارتباط با خودت و برای پیدا کردن پاسخ به سوالاتی که شاید تا به حال فرصت فکر کردن به آنها را نداشته‌ای.

بعضی‌ها می‌گویند امام حسین علیه‌السلام خودش زائرانش را انتخاب می‌کند و حواسش به آنهاست. شاید اغراق به نظر برسد؛ اما وقتی تجربه می‌کنی چطور گروه‌ها باز می‌شوند و چطور حس آرامش غریبی سراغت می‌آید، این جمله دیگر خیلی هم دور از واقعیت نیست.

پس، «هلا بیکم یا زوار بوسجاد»، فقط یک جمله نیست؛ یک دعوت است به یک تجربه بی‌همتا. تجربه‌ای که نه تنها روح و جسمت را درگیر می‌کند، بلکه چشم‌انداز تو را نسبت به انسان، جامعه و حتی مفهوم اعتقاد تغییر می‌دهد. این یک کلاس درس بزرگ خارج از دانشگاه است؛ پر از لحظات ناب و درسی از زندگی واقعی که تا ابد در ذهنت باقی می‌ماند. این سفر، حتماً ارزشش را دارد که برای یک بار هم که شده، خودت را به دل آن بیندازی.

«هلا بیکم یا زوار بوسجاد»، فقط یک جمله نیست؛ یک دعوت است به یک تجربه بی‌همتا. تجربه‌ای که نه تنها روح و جسمت را درگیر می‌کند، بلکه چشم‌انداز تو را نسبت به انسان، جامعه و حتی مفهوم اعتقاد تغییر می‌دهد. این یک کلاس درس بزرگ خارج از دانشگاه است؛ پر از لحظات ناب و درسی از زندگی واقعی که تا ابد در ذهنت باقی می‌ماند. این سفر، حتماً ارزشش را دارد که برای یک بار هم که شده، خودت را به دل آن بیندازی.





خدای آب، آتش و باد

انسان‌ها بندگی خدا را به جای آوردند و در مسیر خدا باشند، خداوند هم قدرت دارد که آنچه می‌خواهد انجام گیرد و محقق شود؛ زیرا «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۴ و هم بندگان، از کمک و یاری او بهره‌مند باشند؛ زیرا خود گفته است: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا

لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»^۵ همان گونه که فرمود: «وَلَا يَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ»^۶.

پی‌نوشت:

۱. شعرا، آیه ۶۱.
۲. شعرا، آیه ۶۲.
۳. انبیا، آیه ۶۹.
۴. نور، آیه ۲۵.

۵. عنکبوت، آیه ۶۹.

۶. حج، آیه ۴۰.

بتوانند به داد شمایان برسند؛ اما جاهلان زمان، چون آتش برافروختند که نه ابراهیم، بلکه منطق ابراهیم را بسوزانند، گاه قدرت نمایی خدای ابراهیم فرارسید و آتش سوزان را دستور «كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا»^۲ داد تا آتش برای ابراهیم، گلستان شود.

جلوه دیگری از قدرت و نصرت خداوند، تسخیر و تسلیم باد، تحت فرمانروایی سلیمان نبی بود و باد، چنان در اختیار و تحت فرمان سلیمان بود که در هنگام سپیده دم، سوار بر باد، راه یک ماهه را می‌پیمود و عصرگاهان، همان مسیر را برمی‌گشت.

سنت خداوند چنین است که اگر

آن هنگام که مادر موسی، عرصه را بر خود تنگ دید و احساس کرد که الان است که سربازان فرعون، سر برسند و فرزند نوزادش را از او بگیرند و بکشند، خداوند به او الهام کرد که موسی را در پهنای رود نیل، رها سازد؛ زیرا بنا بود آب، یاری گر مادر موسی باشد؛ همان گونه که همین آب، راه نجات موسی و قوم بنی اسرائیل شد؛ آن هنگام که خود را در محاصره رود نیل و لشکر فرعون دیدند و قوم موسی با ناامیدی و ترس گفتند: «إِنَّا لَمُدْرِكُونَ»؛ گرفتار و هلاک شدیم؛ اما چون موسی و مادرش، «إِنَّ مَعِيَ رَبِّي» را باور داشتند، باز این آب نیل بود که راه نجاتی برای موسی و قوم بنی اسرائیل شد.

بت شکن تاریخ، آن هنگام که با دست خود، همه خدانمایان زمانش را شکست و تبر را بر دوش بت بزرگ گذاشت، هیمنه پوشالی خدایان را شکست و همگان را با این واقعیت رویه‌رو کرد که ایشان اگر خداوند و قدرت دارند، چرا از خود مواظبت نکردند؟ و وقتی نمی‌توانند خود را نگه دارند، چه انتظار پوچی است که

سنت خداوند چنین است که اگر انسان‌ها بندگی خدا را به جای آورند و در مسیر خدا باشند، خداوند هم قدرت دارد که آنچه می‌خواهد انجام گیرد و محقق شود؛ زیرا «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» و هم بندگان، از کمک و یاری او بهره‌مند باشند؛ زیرا خود گفته است: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»؛ همان گونه که فرمود: «وَلَا يَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ»

شبهات

سببه پاسوک

ماهنامه پویش مطالعاتی دانش جوان و طلاب جوان / صاحب امتیاز: مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات (حوزه‌های علمیه) شماره مجوز وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: ۹۲۲۲۱
مدیر مسئول: محمد باقر پوررامینی / سردبیر: حمید کریمی
مدیر اجرایی: نیما خوارزمی / همکاران این شماره: علی مجتبی زاده، نصرالله درویشی / چاپ: نینوا قم



@shobahat_mag

www.Shobhe.pasokh.org

pasokh.org | spasokh.com | wikipasokh.com | pasokh.tv | shobhepajouhi.ir